

فصل سیزدهم: ماشینیسیم و صنعت بزرگ

1 - تحول ماشینیسیم

سرمایه داری به حکم ماهیت خود، ماشین آلات را نه برای انسان که کاملاً به ضد او، برای افزایش برق اسای بارآوری کار، کاهش هزینه تولید، پائین آوردن هر چه بیشتر قیمت کالاها و بالابردن هر چه ممکن میزان سود می خواهد. **تحول شیوه تولید در مانوفاکتور از نیروی کار و در صنعت بزرگ کارخانه ای از وسیله کار آغاز می گردد.** در نخستین گام ببینیم که وسیله کار چگونه از ابزار دستی به ماشین تکامل می یابد؟ علمای مکانیک، ریاضی و اقتصاددانان انگلیسی ابزار را ماشین ساده و ماشین را ابزار پیچیده می نامند. در همین راستا حتی ادوات کمکی، سطح شیب دار و پیچ را ماشین تلقی می کنند. این تعریف از نظر اقتصادی غلط، بی اعتبار و فاقد عنصر تاریخی است. عده ای نیز در توضیح تفاوت ماشین و ابزار می گویند که نیروی محرکه ابزار انسان است اما نیروی محرکه پشت ماشین یک عامل غیرانسانی مانند حیوان است. بر این مبنی مثلاً خیش یک ماشین است اما دستگاه بافندگی نیرومندی که با دست انسان به حرکت در می آید ابزار خواهد بود!!

هر ماشین از سه جزء اساسی، **موتور محرک**، **دستگاه انتقال**، **ماشین ابزار** تشکیل می شود. جزء اول نیروی به حرکت در آورنده ماشین است و این حرکت را یا خود تولید می کند مانند ماشین بخار، یا از یک نیروی طبیعی مانند چرخاب می گیرد. جزء دوم انتقال حرکت و در صورت لزوم تغییر نوع آن مثلاً از خطی به دورانی است. این دو جزء مجموعاً حرکت را به ماشین افزار می رساند. جزء سوم (ماشین افزار) این حرکت را به شکل دلخواه به کار می گیرد. انقلاب صنعتی قرن هجدهم از همین جزء آخر آغاز شد و تحول صنعت دستی پیشه وری به صنعت ماشینی را در پی آورد. تعداد کارافزاری که انسان در زمان واحد می تواند به کار گیرد به وسیله اعضاء جسمانی او محدود می شود، ماشین همان کاری را انجام می دهد که انسان انجام می دهد، اما با یک دست نمی توان در آن واحد دهها ابزار را به کار گرفت و دهها کار را پیش برد، در عوض، شمار افزار مونتاژ شده در یک ماشین، از قید محدودیتهائی که صنعتگر به لحاظ جسمانی برای کاربرد همزمان ابزار دارد، آزاد است. سرمایه داران قبل از پیدایش ماشین با حرص بی پایان سوداندوزی، کوشیدند تا شاید یک کارگر در آن واحد چندین وسیله کار را به کار گیرد و چندین کار را به فرجام رساند اما این امکان نداشت. پیدایش ماشین نقطه آغاز و راهگشای انقلاب صنعتی شد، به جای کارگری که با ابزار واحدی کار می کرد مکانیسمی پدید آمد که به یمن آن، توده ای از افزار مشابه یکجا کار می کردند. این توده افزار توسط نیروی محرکه واحدی راه می افتادند. با همه اینها تا اینجا فقط با یک عامل ساده تولید ماشینی مواجه بودیم. در میان نیروهای محرکه مهمی که از زمان مانوفاکتوری کاربرد داشتند، اسب از همه بدتر بود. موجودی خودسر، پرهزینه، پردردسر برای خدمات درون کارخانه، با این همه صنعت بزرگ در آغاز از آن استفاده ها برد. بی جهت نیست هنوز هم «قوه اسب» یک معیار است. باد نیروئی متغیر و خارج از کنترل لازم بود. نیروی آب بر همه اینها تفوق داشت و تاریخاً شاهد هستیم که چه کاربرد عظیم و چه تأثیرات شگرفی داشته است. در قرن هفدهم، تلاش زیادی برای چرخش هر دو سنگ آسیاب توسط یک «چرخ آب» شد، اما نیروی آب برای راه اندازی چته عظیم مکانیزم ناقل کفاف نداد، همین امر محرکی برای تحقیقات وسیعتر در قلمرو قوانین اصطکاک شد. چرخ لنگر که بعدها نقشی مهم در صنعت ماشینی احراز کرد از درون همین تلاش ها جوشید و بالاخره در این راستا بود که عناصر علمی صنعت مدرن در دوران مانوفاکتور تکوین یافت. اختراع ماشین بخار دوم «جیمزوات» موسوم به ماشین بخار دوسو کار، نقطه عطف مهمی در پروسه بسط صنعت ماشینی بود. با این اختراع موتور محرکی پیدا شد که نیرویش را از مصرف ذغال سنگ و آب می گرفت، تحت کنترل

انسان قرار داشت، قابل انتقال بود و نقش وسیله نقلیه را بازی می کرد، برخلاف چرخاب نه روستائی که شهری بود. اجازه می داد که تولید به جای پراکندگی در روستا، در شهر متمرکز شود و سرانجام آنکه کاربرد فنی عام داشت و شرایط محلی، تأثیر چندانی بر محل استقرارش نداشت. به محض اینکه ابزار دستی انسان جزئی از یک ماشین شد، موتور محرک نیز شکل مستقلی یافت و از قید نیروی انسانی رها گردید. یک ماشین قادر گردید چندین ماشین را یکجا به حرکت آرد، ماشین محرک نقش وسیعتری یافت. مکانیسم انتقال به صورت دستگاهی مفصل دستخوش تحول جدی شد و همین جاست که باید به تفاوت میان همکاری ماشین های متعدد از یک نوع و سیستم ماشینی اشاره کرد. در مورد اول کل محصول به وسیله ماشینی واحد ساخته می شود و پروسه تولید حاوی یک همکاری ساده ماشینی در کارخانه است. کارخانه از مجموعه ای ماشین ها تشکیل شده و همکاری اگر کارگر را کنار بگذاریم، سوای گردائی و کار همزمان این ماشین ها چیز دیگری را منعکس نمی کند. نمونه اش کارخانه نساجی است که در آن شمار کثیری دستگاه بافندگی کنار هم قرار دارند. در اینجا البته یک وحدت مکانیکی وجود دارد که به نوبه خود مهم است. همه ماشین ها حرکت خود را همزمان و به طور برابر از موتور واحد کارخانه می گیرند و لاجرم نقش اعضای یک اندام واحد را بازی می کنند.

در سیستم ماشینی، به مفهوم درست کلمه، تولید محصول با عبور از یک سلسله پروسه های متمایز و متصل مرحله ای انجام می پذیرد. درست است که مانوفاکتور شالوده طبیعی تقسیم بندی و سازماندهی روند کار همین سیستم را به وجود آورد، اما یک تفاوت کاملاً اساسی میان این دو موجود است. در مانوفاکتور ایپدا کارگران بودند که فردی یا گروهی، پروسه های مختلف را با ابزارهای دستی پیش می بردند و بعدها بتدریج مهره های منحل پروسه کار شدند، اما در تولید ماشینی رکن ذهنی تقسیم کار یا نقش فعال فکری کارگر از بین می رود، این که هر پروسه خاص تولید چگونه به انجام رسد و کل پروسه ها چگونه به هم پیوند خورند، موضوعی است که از طریق برنامه ریزی های علمی و با نقش بازی علمی مانند مکانیک، شیمی و غیره انجام می گیرد. در همین راستا علم هرچه سهمگین تر در پروسه تولید سرمایه داری منحل و از جهتگیری انسانی و پاسخ به نیازهای انسان دورتر می گردد.

پیش تر گفتیم که مانوفاکتور پایه فنی صنعت بزرگ بود. ماشین هائی تولید نمود که صنعت بزرگ با توسعه و تکمیل آنها تولید پیشه وری و مانوفاکتوری را راهی بایگانی تاریخ کرد. به بیان دیگر تولید ماشینی از جایی سر بیرون آورد که در درون آن قادر به بالیدن و گسترش مطلوب نبود و برای آنکه بیابد و تکامل یابد آن بنیاد را بر هم می ریخت. تحول شیوه تولید در منطقه ای از صنعت، تحول در سایر حوزه ها را ضروری ساخت. این امر نخست در صناعی رخ داد که به دلیل تقسیم کار به گونه ای با هم مرتبط بودند. هر کدام آنها با اینکه کالای متمایزی تولید می کردند اما نقش مکمل همدیگر در پروسه تولید جمعی محصولی واحد را ایفاء می نمودند. به طور مثال در صنعت پوشاک اختراع ماشین ریسندگی، تولید دستگاههای بافندگی را ضروری ساخت. روندی که هر چه بیشتر پیش می تاخت نیاز به خلق ماشینهای جدید را وسیع تر و لازم تر می کرد. در همین راستا انقلاب در صنعت و کشاورزی، زمینه های لازم برای وقوع تحولی عظیم در شرایط عام پروسه تولید اجتماعی، در ارتباطات و حمل و نقل مانند کشتی رانی، راه آهن، تلگراف، ذوب آهن و حوزه های دیگر را الزامی ساخت. استثمار وسیع تر، حادثه و وحشیانه تر توده های کارگر که شمار آنان انفجارآمیز رشد می کرد، تمامی امکانات لازم را برای گسترش صنعتی حیرت انگیز در اختیار سرمایه و طبقه سرمایه دار قرار داد. خیل بی پایان بردگان مزدی، طاقت فرسا و رعب آور استثمار می شدند، سرمایه می آفریند، کشورها را از سرمایه می آکنند، هر چه بیشتر تولید می کردند عمیق تر از کار خود جدا می شدند، کوبنده تر از هستی ساقط می گردیدند، خود ضعیف تر، فرسوده تر، مقهورتر، مفلوکتر، کودن تر، مسخ تر می شدند و سرمایه را کهکشانی تر، قاهرتر، غول آسانتر، باهوش تر، دانشمندتر و مدرن تر می ساختند. هر چه می آفریند سرمایه می شد و هموارساز راه گسترش اختاپوسی

سرمایه و قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، فکری، علمی، فنی، صنعتی سرمایه داری می شد، در هر گام ژرف تر، کوبنده تر و رقت بارتر به ورطه فلاکت، فقر، فروماندگی، بیگانگی با شعور و آگاهی طبقاتی می غلطیدند و در مقابل سرمایه را صاحب خیره کننده ترین دانش ها، تکنیکها، صنعت ها، اختراعات هوش ربای فنی، کشفیات خیره ساز علمی می کردند. با کار خویش، سفینه علم را توان پرواز به کهکشانها می دادند و بورژوازی را قادر می ساختند تا کل این علوم و دستاوردهای دانش را یکجا و یکسره ابزار رشد سرطانی سرمایه و سلاح استثمار کننده تر، بردگی رقت بارتر، اسارت مرگبارتر و بی حقوقی سهمناک تر آنان سازد. صنعت بزرگ از دل این روند، گول آسا بالید، طومار عمر تولید مانوفاکتوری را در هم پیچید، ماشین های هر چه مدرن تر را جایگزین ماشین های سابق کرد، پایه فنی ماشین آفرینی خاص خود را خلق و مستقر ساخت. وارد فازی شد که ماشین را با ماشین تولید کند.

2 – ماشین هیچ ارزشی نمی آفریند، ارزش خود را به کالا منتقل می کند.

پیش تر تصریح شد که کل قدرت تولیدی ناشی از تقسیم کار و همکاری کارگران به صورت کاملا رایگان و بدون هیچ ریال هزینه نصیب سرمایه می شود. تولید سرمایه داری به لحاظ تشدید استثمار انسان، مفلوک ساختن و هیچ و پوچ نمودن او دارای توان و ظرفیتی از همه لحاظ سحرانگیز، افسانه ای، باور نکردنی و غیرقابل توصیف است. با هر گام **اجتماعی کردن خود**، کارگر را غرق در تنهایی هول انگیز می کند و فرسنگ ها از کارش، از خودش، از جامعه، از همزنجیران، از انسان ها، از هستی اجتماعی خود، از شعور و شناخت واقعی طبقاتی خود، از همه چیز مهجور و بیگانه می گرداند، آدمها را به هم پیوند می زند تا بیگانگی آنها را به اوج رساند، آنها را همدوش می کند تا عظیم ترین ضربات را بر همدوشی انسانی آنها وارد سازد، آنان را آزاد می کند! تا آخرین بارقه آزادی را در زندگیشان خاموش نماید، به آنها حق می دهد! تا ریشه هر نوع حق و حقوق انسانی آنها را در هم کوبد و خشک سازد. در اینجا همه چیز ساز و برگ افزایش و خودافزائی سرمایه است و لاجرم هر چه انسانی است باید بمباران و قربانی سودآوری سرمایه شود. همکاری و تقسیم کار نیز دقیقاً اسیر همین مصیبت است. هزاران کارگر همکار، همراه و همپیوند می شوند اما فقط در این راستا که همیاری و همکاری آنها هزینه های تولید سرمایه را نازلتر و سیلاب سود و خودافزائی سرمایه را طغیان آلودتر کند، همکاری در اینجا نیروی طبیعی سراسر رایگان و بدون هیچ بهای کار اجتماعی سرمایه داری است و درست همان نقشی را بازی می کند که طبیعت رایگان برای سرمایه ایفاء می نماید، که زمین، آب، هوا و سایر اجزاء طبیعت تار و پود سودآوری بدون هیچ هزینه سرمایه می گردند. دانش نیز به همین سرنوشت گرفتار است.

سرمایه داری با صنعت بزرگ نیروهای عظیم طبیعت و علوم طبیعی را به درون چرخه ارزش افزائی خود می بلعد تا بارآوری کار را به طور حیرت انگیز بالا ببرد. **اما و این اما بسیار، بسیار مهم است**، این افزایش در بارآوری تولید هیچ ربطی به ارزش زا بودن ماشین ندارد، ماشین فاقد هر نوع ظرفیت ارزش زائی است، **!! صعود خیره کننده بارآوری تولید فقط محصول کار مصرف شده هر چه ظیم تر کارگر است. ماشین بسان هر جزء دیگر سرمایه ثابت هیچ ارزش جدیدی خلق نمی کند، صرفاً ارزش خود را به محصول منتقل می کند. ماشین از آن روی که ارزش دارد و ارزش خود را به کالا انتقال می دهد، به میزان همین ارزش انتقالی، به نسبت ارزشی که از دست می نهد و منتقل می کند، پائین گرانای محصول می گردد. ماشین به جای آنکه مایه تولید ارزان تر محصول شود، بالعکس آن را گران تر می سازد.** ماشین در پروسه کار یکجا وارد می شود اما ارزش خود را تدریجی و جزء، جزء به کالا منتقل می کند. هیچ گاه ارزشی بیش از آنچه بر اثر استهلاک از دست می دهد، به محصول منتقل نمی نماید. یک نکته در اینجا بسیار مهم و اساسی

است. این فقط در صنعت بزرگ است که سرمایه محصول کار گذشته و شیبیت یافته انسان را در حجم عظیم، به طور کاملا رایگان مورد استفاده قرار می دهد. کار مرده مترکم شده کارگر را به گونه ای حیرت انگیز حتی بدون هیچ ریال هزینه ساز و برگ تشدید هر چه رعب انگیزتر استثمار کارگران می سازد. موضوع را کمی با دقت کاوش کنیم. گفتیم که ماشین یکجا وارد پروسه کار می شود اما ارزش خود را اندک، اندک به محصول منتقل می کند، بر همین اساس فرق ظیمی است میان ماشین به منزله املی در شکل دادن ارزش محصول و املی در شکل دهی به خود محصول. حالت نخست به حضور یکپارچه ماشین در پویه تولید مربوط می شود، قدرت ارتقاء بارآوری کل ماشین توسط سرمایه به کار گرفته می شود، در حالی که فقط جزء اندکی از آن در تولید کالای جدید به مصرف می رسد. اگر ارزش دومی را از اولی کم کنیم یا هزینه استهلاک ماشین را از کل ارزشش کسر نمائیم مابه التفاوت ارزشهایی است که در هیأت ماشین به طور رایگان برای مدت طولانی، سلسله جنبان ارتقاء بارآوری کار شده است، تولید بیشترین محصول توسط کمترین شمار کارگران را به دنبال آورده و حجم سودها را بالا برده است. در این گذر نکات زیر قابل یادآوری هستند.

الف - مقدار ارزشی که ماشین به هر واحد محصول منتقل می کند به ارزش کل ماشین یا کاراجتماعا لازم متبلور در آن بستگی دارد. هر چه ماشین متشکل از کار یا زمان کار اجتماعی کمتری باشد، ارزش کمتری به یک واحد کالای جدید منتقل می کند. هر چه ارزش کمتری منتقل کند، توان بارآوری آن افزون تر است و کاربردش شباهت بیشتری به نقش نیروهای طبیعت در پروسه تولید خواهد داشت.

ب - در مقایسه قیمت کالاهای حاصل تولیدات پیشه وری و مانوفاکتوری در یک سو و صنعت بزرگ در سوی دیگر، میزان ارزش منتقل به واحد محصول در دومی (صنعت بزرگ) به طور نسبی بیشتر اما به صورت مطلق کمتر است.

جیم - میزان بهره وری ماشین با نیروی کاری که پروسه تولید را از وجود آن نیرو بی نیاز می سازد، تعیین می گردد. اگر هدف استفاده از ماشین فقط ارزان تر شدن کالا یا کاهش هزینه تولید آن باشد، در این صورت کاری که صرف تولید آن می گردد باید کمتر از کاری باشد که در نتیجه استعمال آن بیکار می شود، اما سرمایه دار محاسبه دیگری دارد. او بهای کار را نمی پردازد، فقط ارزش نیروی کار را پرداخت می کند. بر همین مبنا ملاک وی برای استفاده از ماشین مابه التفاوت ارزش ماشین و ارزش نیروی کاری است که از کار بیکار می سازد. درست به همین خاطر است که بهای نیروی کار می تواند بر روی تصمیم سرمایه دار برای استفاده از ماشین تأثیر تعیین کننده داشته باشد.

3 - تأثیرات مستقیم تولید ماشینی بر کارگران

یکم - به کار گرفتن زنان و کودکان: پیدایش ماشین از اهمیت ویژه نیروی عضلانی تا حدودی کاست. اگر پیش تر، عضلات نیرومند شرط خرید نیروی کار بود، با ورود ماشین، سرمایه امکان یافت که توده وسیع کارگران نحیف یا دارای قدرت بدنی کم را هم با فراغ بال آماج شدیدترین شکل استثمار قرار دهد. بازی کودکان خردسال جایش را به کار شاق طولانی در قتلگاههای تولید سود داد. زنان در سطحی چشمگیر وارد بازار کار شدند و سلاخی آنها شرط خودافزایی سرمایه و گسترش روزافزون سرمایه داری گردید. پیش تر در تعیین بهای نیروی کار فقط خورد و خوراک کارگر فروشنده این نیرو محاسبه نمی شد، قوت لایموت زن و کودک هم جزئی از این قیمت بود. با ورود وسیع ماشین به بازار صاحبان سرمایه برای پرداخت همان بها، به جای یک نفر چند نفر را به مسلخ استثمار کشانند. برای پرداخت آنچه بهای بازتولید نیروی کار و پرورش ارتش کار بود مرد، زن، کودکان را مجبور به تحمل شدیدترین استثمارها کردند. حاصل جمع مزد همه اینها شاید و معمولا بیش از دستمزد یک نفر می شد اما سرمایه داران اکنون به جای یک روزانه

کار چندین روزانه کار را به دست می آورند. به جای زمان کار اضافی یا اضافه ارزش حاصل استثمار یک کارگر اضافه ارزش های انبوه حاصل استثمار چند نفر را تصاحب می کردند. ماشین، بهای نیروی کار را به گونه ای بسیار تعیین کننده کاهش داد و استثمار کارگر توسط سرمایه را شدیدتر و فرساینده تر ساخت. ماشین حتی سیمای صوری لفظ پوشالی «کارگر آزاد» را از لعاب سمی شعور زدای آن بی نیاز نمود. بورژوازی بمباران شعور راه می انداخت تا بگوید کارگر با «آزادی» نیروی کارش را می فروشد!!! سرمایه با هجوم خود در هیأت ماشین این بساط را جمع کرد. کارگر را مجبور نمود تا زن و کودک خویش را وادار به فروش نیروی کار کند. تا دلال فروش زن و کودک خود به سرمایه شود. سرمایه داران کارگاههای محل استثمار وحشیانه زنان باردار و کودکان خردسال نحیف را در همان حال بنگاه فروش این بردگان مزدی به شرکا و صاحبان کارخانه های دیگر کردند. کارنامه سرمایه داری در این برگ نیز مثل کلیه اوراقش آکنده از سیاه ترین، بی شرمانه ترین، وقیح ترین، شنیع ترین پرده های بشرستیزی و توحش است. مدرنیزاسیون ماشینی سرمایه، از بطن خود، بازار هول انگیز فروش زنان و کودکان زائید، شمار خردسالانی که فروش آنها به رسانه های روز راه یافت لحظه به لحظه وحشتناک تر شد. کار اجباری زنان به عنوان ارمغان مهم ماشینیسم سرمایه، مرگ و میر انفجارآمیز کودکان نوزاد و اطفال چند ماهه را به دنبال آورد. به سطوری از یک گزارش در همین باره نگاه کنیم.

«تنها در 16 ناحیه انگلیس، از هر 100 هزار کودک زیر یک سال هر سال 9085 نفر می میرند. در یک ناحیه شمار مردگان کودک 7047 است. در 24 ناحیه این نسبت 10 تا 11 هزار، در 39 ناحیه 11 تا 12000، در 48 ناحیه 12 تا 13 هزار، در 22 ناحیه بالاتر از 20 هزار، در 25 ناحیه افزون بر 21 هزار، در 17 ناحیه بالاتر از 22 هزار و در 11 ناحیه بیشتر از 23 هزار نفر است» گزارش ادامه می دهد «در ایالت های هوو، ولورهمپتون، اشتون اندرلین و پرستون بالاتر از 24 هزار نفر، در ناتینگام و استاکپورت و برادفورد بالاتر از 25 هزار، در ویس بیچ 26 هزار و در منچستر بالاتر از 26000 کودک است» همه این کودکان به این دلیل مردند که مادران آن ها مجبور بودند برای فروش نیروی کار خویش آنان را رها کنند و بدون هیچ حامی تنها بگذارند. اطفال چند ماهه را گرسنه بگذارند، با افیون آن ها را خواب کنند تا خود در طولانی ترین روزانه های کار برای سرمایه داران کار کنند و سود و سرمایه تولید نمایند. واضح است که این فجایع شوم ضد انسانی هیچ ربطی به ماشین یا مدرنیزاسیون ماشینی تولید نداشت. این سرمایه بود که در قالب ماشین چنین می کرد و صنعت ماشینی را در راستای خودافزایی غول آسای خود و کهکشانهای کردن سودها به سلاح قتل عام کودکان و شکنجه مرگ آفرین مادران تبدیل می نمود.

دوم: طولانی شدن روزانه کار

یک بار دیگر تأکید کنیم که هر چه و هر کجا از ماشین صحبت می کنیم، سرمایه ماشین شده یا ماشین در شیوه تولید سرمایه داری را مطمح نظر داریم. ماشین نیرومندترین وسیله ارتقاء بارآوری کار، کوتاه ساختن زمان کار برای تولید یک کالا و تشدید استثمارکارگر توسط سرمایه است. اما تشدید فزاینده استثمار نیروی کار به وسیله سرمایه در افزایش بارآوری کار یا کاهش زمان مورد نیاز برای تولید کالای معین خلاصه نمی شود. ماشین به عنوان شکلی از تجسم سرمایه، سلسله جنبان طولانی کردن بی مهار روزانه کار و استثمار مشدد کارگر از این طریق هم هست. ماشین اشتیهای سیری ناپذیر سرمایه به بلع سود را افراطی، بیمارگونه و سرطانی می سازد. ذات تولید سرمایه داری است که حاصل کار و استثمار کارگر به جای آنکه در خدمت معیشت، رفاه و رفع نیازهایش باشد به سرمایه، به نیروی قاهر خداگونه مستقل از وی، به ضد زندگی او تبدیل می شود. ماشین تجسم فاحش و کاملاً عریان این واقعیت کریه است. نماد روشن ابراز وجود مستقل ابزار کار در مقابل کارگر است. ابزار کاری که توسط کارگر تولید شده است، سرمایه گردیده است،

قدرتی مستقل از کارگر شده است و حال برای استثمار مشدد کارگر هیچ مرزی نمی شناسد، می خواهد بی وقفه تولید کند و در این گذر تنها مانع سر راه را، مرز طبیعی توان جسمی کارگر می بیند، ماشین این مرز را وحشیانه، به عقب می راند، تسهیل پروسه کار را در خدمت تطویل هر چه بیشتر روزانه کار قرار می دهد. قبلاً دیدیم که بارآوری ماشین با جزئی از آن که به محصول منتقل می گردد رابطه معکوس دارد. هر چه عمر کار ماشین طولانی تر و توده محصولی که ارزش مستهلک شده ماشین در آن توزیع می شود بزرگتر باشد، جزء ارزشی انتقال یافته آن به هر واحد کالا کمتر است. در همین رابطه نکات زیر مهم و قابل تأکیدند.

الف: فرسایش ماشین با عمر کار آن تطابق دقیق ریاضی ندارد اما یک چیز روشن است. اگر ماشینی هفت سال و نیم و هر شبانه روز 16 ساعت کار کند، دوره تولید و میزان ارزش دهی آن به مجموع محصول، بیشتر از حالتی نخواهد بود که همین ماشین 15 سال، روزی 8 ساعت کار کند، اما در مورد اول ارزش ماشین دوبار سریعتر از حالت دوم بازتولید می شود و سرمایه در هفت سال و نیم به اندازه 15 سال اضافه ارزش جذب می کند.

ب: فرسودگی ماشین به دلیل استعمال زیاد یا حتی عدم استعمال اتفاق می افتد اما ماشین سوای این شکل فرسایش نوع دومی از فرسودگی را هم تحمل می کند. در نظام سرمایه داری مستمرا شاهد تولید ماشینهای جدیدتر هستیم، ماشینهایی که دارای همان کیفیت و کارائی هستند اما کار اجتماعاً لازم کمتری در تولیدشان مصرف شده و لاجرم ارزان ترند. با ورود این ماشین های ارزان تر، ارزش مبادله ماشین های سابق نیز کاهش می یابد. قیمت این ماشینها دیگر بر اساس کار لازم اجتماعی متبلور در ماشین آلات جدید تعیین می شود. هر قدر زمان بازگشت کل ارزش ماشین کوتاه تر یا روزانه های کار کارگر طولانی تر باشد این نوع فرسودگی و تنزل ارزشش هم کمتر خواهد بود. سرمایه به همه این دلایل استفاده از ماشین را با تطویل هر چه بیشتر روزانه کار همراه می سازد.

جیم: در صورتی که همه شرائط ثابت ماند برای اینکه سرمایه ای به جای 2000 کارگر 4000 نفر را استثمار کند باید ساختمان، ماشین آلات، مواد خام و وسائل کمکی را هم دوبرابر سازد. حال اگر در دل این تغییرات، روزانه کار تطویل تر شود، آنگاه سرمایه می تواند از تحمل کل هزینه های مربوط به افزایش ساختمان و ماشین آلات معاف گردد. با این کار حجم اضافه ارزش ها وسیعاً بالا می رود، در حالی که هزینه تولید کاهش می یابد.

دال: ماشین از راههای مختلف به تولید انبوه اضافه ارزش نسبی کمک می کند. اولاً- با کاهش مستقیم بهای نیروی کار، ثانیاً - با کاهش غیرمستقیم مزد کارگر از طریق ارزان سازی مایحتاج معیشتی وی، ثالثاً - با ارتقاء بارآوری کار اجتماعی که متعاقب وقوع آن در حوزه هائی از صنعت، توان رقابت این حوزه ها گسترش می یابد، ارزش اجتماعی محصولاتشان نسبت به ارزش مبدأ بالا می رود و در این میان سودهای انحصاری انبوه نصیب سرمایه داران می گردد.

سین: اضافه ارزش فقط از سرمایه متغیر ناشی می گردد. صنعت ماشینی بخشی از سرمایه را که قبلاً متغیر بود تبدیل به سرمایه ثابت می کند. سرمایه ای که هیچ گونه اضافه ارزشی تولید نمی نماید. 2 کارگر تحت هیچ شرائطی نمی توانند به اندازه 24 کارگر ارزش اضافی تولید کنند. 24 کارگر اگر در یک روزانه کار 12 ساعته هر کدام یک ساعت زمان کار اضافی تحویل دهند 24 ساعت خواهد شد، در حالی که کل زمان کار دو کارگر با همین روزانه کار 24 ساعت است. بر این مبنی استفاده از ماشین با هدف افزایش تولید اضافه ارزش دچار یک تضاد بنیادی و ماهوی است. ماشین نرخ اضافه ارزش را فقط در صورتی بالا می برد که شمار کارگران را کاهش دهد و این در حالی است که کارگران یگانه منشأ تولید اضافه ارزش هستند.

شین: به محض آنکه استفاده از ماشین جدید در رشته ای از صنعت وسعت گیرد، توان رقابت مالکان این ماشین ها شروع به افت می کند، تفاوت میان ارزش اجتماعی و ارزش مبدأ کالاهای حاصل کار با آن ها، پائین می آید و از میان

می رود. دیگر قادر به حصول سودهای انحصاری یا تصاحب سهم عظیم تر اضافه ارزش های تولید شده در بازار فروش و رقابت نمی شوند. این امر سبب می گردد که آنها باز هم به تطویل وحشیانه روزانه کار روی آرند. راستی که ماشین محرک نیرومند طولانی کردن روزانه کار است.

سوم – افزایش شدت کار

با گسترش روزافزون استفاده از ماشین در چرخه تولید، طول روزانه کار و سرعت و شدت کار، همزمان و هم آمیز رو به فزونی گذاشتند. روزانه کار طولانی با ابعاد فرساینده هلاکت زا و مرگبارش آماج طوفان مبارزات کارگران قرار گرفت و بورژوازی برای تداوم آن با کوهی از مشکلات مواجه گردید. در همین راستا تدارک و تجهیز هر چه کامل تر در امر بهره گیری از ماشین برای تولید اضافه ارزش نسبی محور اساسی برنامه ریزی و جهتگیری سرمایه داری شد. سرمایه تاخت تا بارآوری کار را هر چه بی محابتر بالا برد، با حداقل شمار کارگران حداکثر محصول را تولید کند و از کمترین زمان کار کارگر، بیشترین میزان اضافه ارزش را بیرون آورد.

سرمایه اما به این حد رضایت نداد. در همان حال که از ماشینیسیم برای افزایش تا سرحد امکان بارآوری کار و تولید افراطی اضافه ارزش نسبی بهره می جست، این هدف را نیز با تمامی قوا دنبال کرد که از زمان کار کاهش یافته، همان حجم اضافه ارزشی را به دست آورد، که از روزانه کار طولانی کارگران به دست می آورد، ماشین برای سرمایه این نقش را هم بازی نمود. کارگر را در شرایطی قرار داد که قهرا و اتوماتیک سریع تر، کار کند، شدت کارش افزون شود، بسیار فشرده، متراکم و بدون هیچ ریخت و پاش کار نماید و ارزش اضافی آفریند. اگر قبلا از روزانه کار 12 ساعتی کارگر 8 ساعت کار لازم و 4 ساعت کار اضافی بود، اینک در روزانه کار 8 ساعتی، شش و دو سوم ساعت کار لازم و 3 و یک سوم کار اضافی می شد.

عطش سرمایه به سود و ولع سرطانی تولید سرمایه داری به ذوب کردن هر چه سهمگین تر کارگر در چرخه تولید ارزش اضافی، با انجام هیچ کدام اینها حتی حداقل نشفی و تسکین را هم پیدا نمی نمود. سرمایه زنده از آنست که سببیت خود را در تعمیق و تشدید استثمار کارگر، بدون هیچ مکث و توقف وسعت بخشد، در همین راستا دست به کار انجام تمامی کارهای دیگر برای تشدید فشار کار شد. سرعت کار ماشین ها را بالا برد، انسان که کارگر برای انطباق حرکات دست و چشم و گوش و سایر اعضایش با شتاب کار دستگاه، هر چه هلاکت آمیزتر کار کند و وحشت تلنبار شدن کارها و عجز از انجام به موقع آنها، یکایک سلول های هستی او را مرتعش سازد. در همین حال بر شمار ماشین های تحت مسؤلیت هر کارگر نیز افزود. اگر قبلا به طور مثال با یک ماشین بافندگی کار می کرد، اکنون مجبور می شد کل امور مربوط به چرخش چند ماشین دارای شتاب و سرعت بالاتر را انجام دهد. سرمایه داران با این کار از حجم فرسایش ماشین ها کاستند، هزینه تولید را بیش از پیش پائین آوردند و وزن اضافه ارزش ها را حیرت انگیز سنگین ساختند.

4 – کارخانه

با جایگزینی ابزار پیشین توسط ماشین، کل مهارت، تجربه، دانش و زبردستی کارگر هم به ماشین منتقل شد. این رخداد البته ربطی به ماشین نداشت. سرمایه بود که در قالب ماشین چنین می کرد. ماشینیسیم جدید سرمایه داری تقسیم کار سنتی مانوفاکتور را دچار تغییر کرد، اما بازسازی همان سیستم را، بگونه نفرت انگیزی وسیله تشدید باز هم موحش تر استثمار کارگر و انحلال فاجعه آمیزتر او در چرخه تولید سود ساخت. به جای تخصص مادام العمر در به کار بردن یک ابزار واحد، او را متخصص مادام العمر پیشخدمتی برده وار یک ماشین نمود. کارگر را از حساس ترین دوران کودکی مهره

مفلوک بی اراده ماشین کرد. با این کار نه فقط هزینه تجدید تولید نیروی کار را به حداقل رساند که وابستگی اضطراری کارگر به کارخانه و در واقع سرمایه دار را هم به سرحد کمال رساند. کار مکانیکی در همان حال که دستگاه عصبی انسان را به صورت مفراط خسته و فرسوده می سازد سد راه هر گونه حرکت آزاد عضلانی و روانی او می گردد. حتی آسان شدن کار را وسیله شکنجه وی می نماید زیرا کارش را فاقد محتوا می سازد، او را از هر نوع و هر میزان ایفای نقش انسانی تهی می گرداند و ابزار بی اراده تولید سرمایه می کند، کارگر را که آفریننده جهان سرمایه و حاصل کارش کشتزار کل قدرت اختاپوسی اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مدنی، فرهنگی، فکری، نظامی روز دنیا است، برده مفلوک، مقهور، بی تأثیر، محکوم، زبون، ذلیل و مدفون همین حاصل کار خویش می نماید، ماشینی را که پیش روی او و فرآورده کار اوست، قدرت مستقل ضد هستی او می سازد. پروسه تولید در اینجا فقط پروسه کار نیست، پروسه تولید اضافه ارزش است و دقیقاً بر همین مبنی پروسه تسلط قاهرانه شرایط کار بر کارگر، پروسه استیلائی مطلق کار مرده بر کار زنده است. فراموش نکنیم که این رخداد، این عظیم ترین فاجعه شوم انسانی هیچ ربطی به ماشین و صنعت ندارد، هر چه هست از ژرفنای وجود سرمایه می جوشد.

5 – نبرد بین کارگر و ماشین

جنگ میان کارگر مزدی و سرمایه از همان زمان پیدایش سرمایه داری آغاز شد، در سراسر دوران مانوفاکتوری بالید و تشدید گردید. اما از زمان استقرار ماشینیسم بود که کارگر علیه خود وسیله کار، علیه این شکل وجودی سرمایه خیزش کرد. شورش کارگر علیه ماشین جلوه بسیار آشکار طغیان او علیه بنیان وجود شیوه تولید سرمایه داری بود. انهدام جمعی ماشین آلات در سلسله خیزش های نیرومند توده های کارگر، در طول 15 سال نخست قرن نوزدهم، در نواحی مختلف مانوفاکتوری انگلیس بعدها به **جنیش لودیسم** موسوم شد. زمان و صد البته درس آموزی رادیکال در بطن بیکار طبقاتی است که کارگر را وا می دارد تا میان ماشین و استفاده سرمایه داری از ماشین، میان ماشین و سرمایه متعین در وجود ماشین فرق بگذارد و به جای شکستن ماشین آماده در هم شکستن اساس موجودیت کار مزدی گردد. سرمایه وقتی لباس ماشین می پوشید، کارگران را فوج، فوج بیرون می ریخت، آن ها را بیکار می کرد، به ورطه گرسنگی می انداخت. فاقد خورد و خوراک و سرپناه می نمود. جنگ میان خود و کارگران را با جنگ کارگران علیه همدیگر، برای یافتن کار و فروش شبه رایگان نیروی کار جایگزین می نمود. رقابت میان فروشندگان نیروی کار را شدت می بخشید و سطح مزدها را بسیار وحشیانه و سبانه تنزل می داد. سرمایه با حلول در ماشین به این حد اکتفاء نمی نمود. تجسم ماشینی خود را سلاحی بسیار کوبنده و هلاکت زا علیه هر نفس کشیدن اعتراضی توده های کارگر، علیه شورش ها و طغیانهای کارگری می نمود. شمشیر آخته بیکارسازی را بر فراز سر آنها می چرخاند و وحشت از گرسنگی را ساز و کار توقف اعتصابات آنها می کرد.

6 – نظریه جبران در مورد کارگران بیکار شده توسط ماشین

اقتصاددانان بورژوازی ادعا می کنند که ورود ماشین آلات به چرخه انباشت اگر جمعیتی از کارگران را اخراج می کند، همواره به طور همزمان و ضرورتاً حجم متناسبی سرمایه را آزاد می سازد و این سرمایه آزاد شده با پیش ریز خود کل کارگران اخراجی را به کار می گمارد. این تئوری از همه لحاظ بی پایه، فریبکارانه، دروغ و ضد واقعیت است. برای نشان دادن این بی پایگی و ماهیت عوامفریبانه ادعا به یک مثال بسیار ساده توجه کنیم. سرمایه ای به میزان 6 میلیارد

تومان به 5 میلیارد بخش ثابت و یک میلیارد تومان بخش متغیر تقسیم شده است. شمار کارگران مورد استثمار 80 نفر است. سرمایه دار با خرید ماشین آلات پیشرفته 40 نفر از کارگران را اخراج می کند. مزد سالانه کارگران بیکار شده به عنوان نیمی از کل نیروی کار بالغ بر 500 میلیون تومان می گردد، او این 500 میلیون تومان را صرف خرید ماشین آلات جدید می کند. فرض کنیم که مواد خام مصرفی کارخانه در هر دو حالت سابق و حاضر با هم مساوی باشد، ببینیم حاصل این تغییرات چیست؟ سرمایه ثابت که قبلا 5 میلیارد تومان بود اکنون 5 میلیارد و پانصد میلیون تومان شده است. سرمایه متغیر یک میلیون تومانی سابق به 500 میلیون تومان تنزل یافته است. 40 کارگر اخراج شده اند و 40 کارگر باقی مانده باید همان مواد خام پیشین را به کالا تبدیل کنند. به بیان دیگر به جای 80 کارگر سابق کار نمایند. حال پرسش این است آیا 40 کارگر اخراجی در این گذر کاری برایشان ایجاد شده است. پاسخ روشن است. چنین چیزی اتفاق نیافتاده و آنچه اقتصاددانان بورژوازی به هم می بافند صرفا ترهات مزدورمنشانه یا عوامفریبی های کثیفی است که برای تظہیر سرمایه داری انجام می دهند. سرمایه «آزاد شده»!! بر خلاف انگاره های واهی اقتصاددانان بورژوا فقط امکان تبدیل شدن به بخش متغیر سرمایه را از دست داده است زیرا جزء جدائی ناپذیر بخش ثابت سرمایه گردیده است. فرض کنیم که سرمایه دار از 500 میلیون تومان سرمایه متغیر صرفه جوئی شده 400 میلیون تومان را سرمایه ثابت جدید سازد و مابقی را به خرید نیروی کار اختصاص دهد. باز هم تمامی «تئوری جبران» اقتصاددانان بورژوازی به صورت یک مضحکه چندان آور فریبکارانه بر روی دستشان باقی خواهد ماند. زیرا در بهترین حالت شمار بسیار معدودی کارگر به جای 40 کارگر اخراجی مشغول به کار خواهند گردید. آنچه این جماعت به غلط زیر نام «آزاد سازی سرمایه» جار می زنند نه آزاد شدن سرمایه که صرفا آزاد شدن وسائل معاش و به تعبیر صریح تر محروم شدن توده کارگر از حداقل معیشتی خویش است. این موضوعی است که هیچ تازگی ندارد و انجام آن، امر سرشتی شیوه تولید سرمایه داری است. ماجرا البته به اینجا ختم نمی شود. کارگرانی که با هجوم سرمایه در هیأت ماشین، بیکار می شوند توان خرید مایحتاج معیشتی خود را به طور کامل از دست می دهند، این امر هر گاه که در سطح چشمگیر اتفاق افتد، بر روی پروسه انباشت سرمایه اثر می گذارد، بخش تولید وسائل مصرف به خاطر کاهش شمار مشتریان خود، جزئی از سرمایه خود را به حوزه های دیگر منتقل می کند و همین امر بیکاری شمار انبوه تر کارگران را نیز در پی می آرد. ماشین می تواند انجام کار را به گونه ای حیرت انگیز تسهیل کند اما در نظام بردگی مزدی بالعکس شدت، سرعت، سختی و هلاکت آفرینی کار را تا عرش بالا می برد. ماشین قادر است تسلط انسان بر طبیعت را تا دورترین آفاق پیش راند اما در سرمایه داری ضد آن عمل می کند و باعث زبونی بی حصر انسان در برابر طبیعت می گردد. باید موجب توانگری روزافزون تولید کننده شود، اما در سرمایه داری او را آواره برهوت فلاکت، تنگدستی و مستمندی می نماید. نتیجه واقعی ماشینیسیم در شیوه تولید سرمایه داری را شاید بتوان در یک جمله خلاصه کرد. بارآوری کار را افزایش داد، شدت استثمار کارگر را انفجار آمیز کرد، کار لازم کارگران را هیچ و کار اضافی آنها را کوه آسا نمود. تولید اضافه ارزش توسط کارگر را کهکشانی کرد. تسلط سرمایه بر کارگر را به حداکثر ممکن رساند، تباهی کارگر و کفن و دفن او به صورت مهره ای مرده در چرخه تولید سود و سقوط هر چه موحش تر او از هستی را عظیم ترین فاجعه انسانی تاریخ ساخت. بانی و باعث کل اینها نه ماشین که فقط سرمایه بود.

7 - پیشرفت صنعت ماشینی، جذب و دفع کارگران، بحران صنعت پنبه

گسترش نقش ماشین و افزایش بارآوری کار، پروسه تغییر نسبت میان بخش ثابت و متغیر سرمایه را مجال سرکشی و طغیان هر چه نیرومندتر داد. تولید انبوه تر با کارگران کمتر، ریل اساسی چرخه ارزش افزائی سرمایه شد. در برخی

قلمروها بخش متغیر سرمایه یا نیروی کار، نه فقط به صورت نسبی که حتی به شکل مطلق هم کاهش یافت. اگر در قبل سرمایه ای با ترکیب 40 درصد ثابت و 60 درصد متغیر کار می کرد، اینک این نسبت ها جای خود را به 80 درصد ثابت و 20 درصد متغیر می داد. نیاز به گفتن نیست که ماشینیسیم حتی در شکوفاترین حالت ها، منهای موارد استثنائی خللی در روند افزایش شمار مطلق کارگران پدید نیاورد، جمعیت توده های کارگر رشد کرد اما شمار نسبی کارگران به گونه ای فاحش دچار کاهش گردید. در این مورد نکات زیر قابل تعمق هستند.

اول: وقتی ماشین در شعبه ای از صنعت پیش می تاخت، به وسعت تاخت و تاز خود، صنایع پیشه وری یا مانوفاکتوری را به عقب می راند، میدان ها را یکی، یکی تصرف می کرد و در همین گذر به عظیم ترین سودها دست می یافت. سودهایی که منبع جوشان انباشت در قلمروهای جدید می شدند و گشایش حوزه های تازه انباشت را به دنبال می آوردند.

دوم: روند بالا انکشاف شیوه تولید سرمایه داری را سرعت داد، برای سیستم کارخانه ای شالوده ای وسیع فراهم کرد. تولید ماشین توسط ماشین را دستور کار و محور توسعه سرمایه داری ساخت. موجی از انقلاب صنعتی راه انداخت و به یمن همه اینها سرمایه داری را وارد فازی از گسترش کرد که دیگر تنها کمبود مواد خام یا محدودیت بازار فروش می توانست مرز این توسعه را تعیین بنماید.

سوم: ماشین به افزایش مود خام کمک نمود. باعث ارزانی محصولات شد، مایه توسعه چشمگیر حمل و نقل گردید، با تولید انبوه راهگشای صدور وسیع کالا شد، صنایع پیشه وری و مانوفاکتوری را در اقصی نقاط دنیا آماج شیخون گرفت و به ورطه فروپاشی انداخت. سرمایه داری در این راستا بازاری به وسعت سراسر جهان پدید آورد و تقسیم کاری کاملاً جهانی را ایجاد و مستقر نمود. دورترین نقاط عالم حوزه تولید مواد خام برای صنایع ممالک پیشرفته سرمایه داری شدند.

چهارم: میدان داری بین المللی سرمایه، رقابتی سهمگین را میان سرمایه های مختلف و سرمایه های ممالک گوناگون در سطح جهانی دامن زد. سرمایه دایره تولید و سامان پذیری خود را بعد بین المللی بخشید. تولید مواد خام ارزان بهای مورد نیاز کارخانه های کشورهای صنعتی سرمایه داری در مناطق زیر سیطره مناسبات فنودالی حلقه ای از چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه در دنیا شد، فروش کالاهای تولید شده توسط صنایع ممالک در بازارهای نوتأسیس هم یک شرط حیاتی خودگستری و دستیابی سرمایه به سودهای طلائی گردید. سرمایه راهش را به سراسر جهان باز کرد، پیش زمینه های انکشاف رابطه خرید و فروش نیروی کار و توسعه سرمایه داری در دوره افتاده ترین نواحی دنیا پدید آورد و وسعت بخشید.

پنجم: با گسترش استفاده از ماشین، کشف ماشین آلات جدید، دستیابی به مواد خام ارزان و بازار فروش وسیع، دامنه تولید برق آسا وسعت یافت. فشار بر توده کارگر برای تولید انبوه تر لحظه به لحظه سهمگین تر و غیرقابل تحمل تر شد، تولید افراطی سرمایه امر سرشتی سرمایه داری است و دهه های پایانی قرن هجدهم دوران نمایش دیوانه وار این تولید افراطی در حصار مرزهای تاریخی آن ایام شد. اشباع همزمان بازارها از کالا، رقابت خرد کننده سرمایه داران برای فروش تولیدات، انقباض بازارها، فلج شدن چرخه تولید و وقوع بحران، پویه روتین چرخه ارزش افزائی سرمایه گردید. طبقه کارگر اروپا با کار مرگبار و روزانه های کار طولانی هلاکت زا، ماشین وار سرمایه آفریده بود. سرمایه هایی که سود و سودهای عظیم تر می خواستند، در تقلائی خودافزائی غول آسا، آفریدگاران خود یعنی همان کارگران را، کودکان آنها را، هر چه انسانی و انسانی بود را، زیر چرخ خود له می کردند، در این راه و برای حصول این هدف، تولید را باز هم افراطی تر پیش می راندند و بالاخره در همین راستا به گونه ای سهمگین با سد عظیم اندرونی سر راه تولید افراطی خود تصادم می نمودند و به ورطه بحران می غلطیدند. فشار تولید افراطی سرمایه، اشباع بازار، پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش و تنزل مطلق نرخ سود، ادامه ارزش افزائی را غیرممکن و بحران را فرمانروای

شرایط روز می ساخت. کارگران فوج، فوج اخراج می شدند، اسیر طاعون گرسنگی می گردیدند، دستمزد عده ای که می ماندند دچار تنزل فاحش می گردید، سرمایه کل بار بحران را بر معیشت روز کارگران سرشکن می نمود، همزمان به پالایش خود می پرداخت، آنان که سرمایه های کوچکتری داشتند ورشکست می شدند. سرمایه داران باقی مانده دور جدیدی از انباشت را آغاز می نمودند، فشار کار را مرگبارتر می کردند، روزانه های کار را طولانی تر می ساختند، بحران جای خود را به رونق می داد. کارگران جدیدی به چرخه تولید جذب می شدند، چند گام این سوتر کل رخدادهای پیش تکرار می گردید، بحران مجددا شیرازه ارزش افزائی سرمایه را در هم می کوفت. کارگران آماج هولناک ترین شیخونها می گردیدند. دیو مهیب گرسنگی به جان آنها می افتاد، خانه خرابی موحش تر و حمام خون هستی آنها یگانه ساز و برگ سرمایه برای چالش بحران می شد، طوفان مبارزاتشان علیه سرمایه شدت می گرفت، طبقه سرمایه دار و قدرت سیاسی حاکم با تمامی قوا به قتل عام جنبش آنها می پرداخت. بحران باز هم جایش را به رونق می داد، یک بار دیگر جمعیت وسیع تری کارگر چرخ ارزش افزائی سرمایه را راه می انداختند تا چند گام این طرف تر دوباره بیکار، گرسنه و تسلیم کوره های مرگ سرمایه شوند.

این سناریو که طبیعی ترین تصویر قهری بنمایه سرمایه داری است تسلسل وار تکرار و باز هم تکرار شد. آنچه در فاصله سالهای 1770 تا 1815 و سپس از 1815 تا 1863 در صنایع پنبه رخ داد دقیقا حدیث گویای همین سناریوی سیاه بود. در دوره 45 ساله اول، کارخانه داران انگلیسی انحصار ماشین آلات و بازار جهانی را در دست داشتند. در طول همین مدت 5 بحران کوبنده اقتصادی ارکان هستی سرمایه داری را لرزاند، سرمایه داران با یورش اختاپوسی و جنایتکارانه کل بار این بحرانها را بر سفره بی نان کارگران فرو ریختند، آنها را طعمه سونامی فقر، قحطی، فلاکت و گرسنگی نمودند، جنبش آنان را وحشیانه سرکوب کردند و از این طریق ماشین تولید سود را مجال چرخش مجدد دادند. در دوره 48 ساله دوم شمار بحرانها افزون تر و شدت و کوبندگی و ویرانی آفرینی آنها هولناک تر شد. عمر روزهای رونق به گونه چشمگیری از طول ایام بحران کوتاه تر و به 20 سال در مقابل 28 سال محدود گردید.

8 – تأثیر صنعت بزرگ بر تولید پیشه وری و مانوفاکتوری

الف - از بین بردن همکاری و تقسیم کار کارگاهی: ماشینبسم همکاری مبتنی بر تولید پیشه وری و تقسیم کار متناظر با مانوفاکتور را از میان برد. اگر در گذشته کارگران بودند که در پروسه تولید، هر کدام، نقش تخصصی معینی را ایفاء می کردند و کار همدیگر را تکمیل می نمودند، اکنون در سیستم ماشینی محلی برای ایفاء همان نقش مهره وار نیز نبود. ماشین یا سرمایه ماشین شده، حاکم تام الاختیار و مطلق العنان کارگر شد. پروسه کار در وجود او چرخ خورد و کارگر تنها کارش اطاعت بی نیاز از اندیشه، اراده و شعور از روند کار ماشین گردید.

ب – صنعت جدید ترکیب نیروی کار را بر هم زد. استثمر شراوت آمیز زنان و کودکان، فرسودن خردسالان و ذوب آنها در کوره سود را جزء لایتنجای پروسه ارزش افزائی سرمایه کرد. سرمایه متبلور در وجود ماشین فقط سطح مردها را تسلیم تیغ سلاخی ننمود، با گسترش بی عنان کار خانگی نیز همین هدف و ارزان سازی هر چه بیشتر نیروی کار را دنبال کرد. در سراسر مناطق شهری و روستائی شبکه ای طولانی از کارگران زن، مرد، کودک پدید آورد که بدون ارتباط باهم برای مالکان صنایع کار می کردند، شبانه روز جان می کدند، تولید می نمودند، بخش عظیمی از امور چرخه ارزش افزائی سرمایه را به دوش می کشیدند، سیل کار اضافی یا اضافه ارزش ها را به شریان هستی سرمایه پمپاز می نمودند، تک، تک این کارها را انجام می دادند و به همین دلیل از هیچ میزان توان مقاومت جمعی و یکپارچگی

طبقاتی در مقابل سرمایه برخوردار نبودند. سرمایه داران از این طریق بیشترین صرفه جویی ها را در وسائل تولید به عمل می آوردند و از این طریق نیز حجم سودها را بالا می بردند.

جیم - مانوفاکتور مدرن: ماشینیسیم سرمایه داری مانوفاکتور را به ورطه ورشکستگی راند اما سرمایه داران مالک مانوفاکتورها تمامی راههای بقا را جستجو کردند، به همه چاره گریها دست زدند، پروسه کار خویش را دستخوش تغییر ساختند. کل این تلاش ها نیز حول یک محور به هم می پیوست. تشدید کننده فشار استثمار کارگران نقطه آغاز و پایان این محور بود. برای این کار اما باید لایه های معینی از توده های کارگر، متحمل بیشترین قربانیها و آماج وحشیانه ترین سلاخی ها می گردید. در اینجا نیز زنان و کودکان، ضعیف ترین، فرومانده ترین و آسیب پذیرترین بخش طبقه کارگر بودند که فشار تهاجم طاعون وار سرمایه را تحمل می کردند. از تمامی منافذ سرمایه، تاریخا گند و خون و سببیت باریده است، آنچه در قرن هجدهم با توسعه ماشینی سرمایه داری رخ داد، نیز هر چند که در قیاس با جنایات و بشرستیزیهای بعدی این نظام روسفید شد!!! اما به سهم خود شنیع ترین پرده های نسل کشی، فساد آفرینی، فحشاء پروری و بمباران انسانیت بود. سرمایه داری مانوفاکتوری رو به زوال و در تقلائی بقا کوشید تا در تشدید استثمار زنان و کودکان نه فقط از رقبای سرمایه دار مالک ماشین آلات مدرن عقب نماند بلکه حتی گوی سبقت بریابد، اطفال بسیار نحیف و رنجور را به شاق ترین کارها، در نمک گیری ها، شمع سازیها، کارگاههای تولید مواد مرگبار شیمیایی واداشت و آنان را مجبور ساخت تا ساعات طولانی به کار مرگبار شبانه پردازند، کودکان خردسال را با سلاح قهر اقتصادی ناگزیر کرد که از عصر هر روز تا بامداد روز بعد، در تمامی دقایق شب چرخ بافندگی را بچرخاند، با توحش غیرقابل توصیفی حق هر نوع پلک بر پلک گذاشتن را در کل این ساعات از این کودکان سلب نمود. یکی از نفرت انگیزترین و هلاکتبارترین کارهای این مانوفاکتورها در همین دوره، زباله گردی بود. اطفال 6 ساله دختر و پسر را در طول شبانه روز مجبور به غوطه خوردن در ژرفنای زباله ها نمود. کودکان 4 ساله را در معادن ذغال سنگ از 4 صبح تا 9 شب به کار شاق مرگزا واداشتند. صاحبان مانوفاکتورهای مدرن سرمایه داری همه جا استثمار کودکان و مادران سیه روز آنها را با پرتاب شرارت آمیز این انسانها به ورطه اعتیاد، تباهی، فساد، فحشاء و آلودگیهای دیگر تکمیل کردند. سرمایه داری این چنین ارزش افزائی کرد، بالید، تغذیه نمود و گام به گام اختاپوس تر، طاعونی تر و نفرت بارتر شد.

دال - صنایع خانگی جدید: تصور ابعاد آدمخواری و بربریت آفرینی سرمایه کاری دشوار و شاید هم واقعا غیرممکن باشد. صنعت بزرگ ماشینی بنیاد بالیدن خود را بر نسل کشی بدون مهار و تحمیل خونبارترین هولوکاست ها بر انسان بنا نهاد و معماری کرد. ایجاد شبکه های عظیم کار خانگی زنان و کودکان خردسال گرسنه فقط بارقه کم سوئی از این سببیت ها بود. صاحبان صنایع ماشینی در بیشتر شهرهای بزرگ اماکنی به وجود آوردند که توسط زنانی زیر نام «استادبانو» اداره می شد. در هر کدام این اماکن که اتاق های زیر شیروانی بودند، 10 تا 40 کارگر به رقت انگیزترین و غیرقابل توصیف ترین شیوه ممکن، شکار مردارخواران سودجوی سرمایه دار می شدند. خیلی از این کارگران پسر یا دختر، فقط 4 سال سن داشتند!! مساحت اتاقی که در آن سلاخی می شدند 4 مترمربع برای هر 20 کودک بود!! در طول هر شبانه روز 15 ساعت در چنین شرایط شاق مرگزا کار می کردند!!، حق خاران سر نداشتند، اگر از فشار مهلک خستگی و بی خوابی، چشمهایشان بر هم می افتاد، ضربه کوبنده «چوب دراز» «استابانو» شیرازه وجودشان را از هم می پاشاند. هر کدام این اطفال مفلوک در پایان روزانه کار 15 ساعتی، شب هنگام که به خانه می رفتند باید بسته سنگینی را با خود به آلونک مسکونی می بردند. آنها باید در کومه خویش هم به جای خوابیدن کار می کردند و ساعت 4 صبح حاصل کار شبانه را تحویل استادکار دهند!!! سرمایه داری با این توحش بالیده است و امروز نیز در سراسر جهان چنین می کند و با همین درندگی ها به حیات ننگین غیرمجاز خود ادامه می دهد. بسیاری از صاحبان مانوفاکتورها

هر کدام بیش از 3000 کارگر دارای این سن و سال را استثمار و کشتار می کردند. این کارگران کم سن و سال در اتاق محل کار بر روی هم تلنبار بودند، زیرا جای لازم برای نشست مجزا از هم را نداشتند. در سردترین روزهای زمستان از هیچ وسیله ای برای گرم کردن خویش برخوردار نبودند. در غالب این اتاق ها بوی تعفن مجال تنفس را سلب می کرد و کودکان نه اکسیژن که معجونی از گازهای سمی را استنشاق می نمودند. در سال 1861 فقط در حصیربافیها و کلاه حصیرسازیها بیش از 40 هزار کارگر با همین شرایط و همین حدود سنی استثمار می شدند، می فرسودند، تپاه می گردیدند و به ورطه نابودی می افتادند. از 40 هزار و 43 نفر، کمتر از 4000 نفر پسر یا مرد و مابقی کلا کودکان دختر یا مادران آنها بودند. 15 هزار نفر کمتر از 10 سال سن داشتند. 7000 نفر آنها را اطفال بسیار خردسال تشکیل می دادند. مادران زیر فشار قهر اقتصادی سرمایه، زیر مهمیز کشنده گرسنگی مولود سرمایه داری، جگرگوشه های خویش را مجبور می نمودند که تا دیروقت شب، تا 11 و 12 شب کار کنند. انگشتان و دهان اطفال حصیرباف همیشه غرق خون بود. رشته های نی برای اینکه بافته شوند و حصیر گردند نیازمند خیس کردن بودند، کودکان آنها را به دهان می بردند تا خیس کنند، نی، لبان آنان را می برید و غرق خون می کرد. قطره های خون روانه مری و معده و دستگاه گوارش می گردید و عارضه های فراوان به بار می آورد. در خیلی از کارگاهها جای استقرار هر کودک حتی از آنچه بالاتر گفتیم نیز بسیار تنگ تر و آزاردهنده تر بود. سرمایه با این کارها و با دنیای بی کران درندگی ها و بربریتهاش کل علائق، عواطف و احساسات انسانی را بمباران می کرد و در آنها می کشت، مادران گرسنه را مجبور می ساخت تا کودکان خویش را صرفا ابزار تأمین معاش به حساب آرند. تا آنها را به کار هر چه شاق تر و کشنده تر وادارند، نظام بردگی مزدی، دار و ندار بالندگی خود را از این مسلخ، این گنداب و این دشت آکنده از خون و گند و تباهی و تبهکاری شکار نمود.

سین - گذار صنعت بزرگ از مانوفاکتور مدرن و سرکوب مدنی قانونسالار جنبش کارگری

در جایی از این بازخوانی و در خیلی جاهای دیگر تصریح کرده ایم که آنچه در شرایط روز دنیا، نام آزادی، حق، مدنیت، انتخاب و مانند اینها بر خود دارد، ساز و برگ محو آزادی، حق، مدنیت و اعمال اراده توده های کارگر است، در این شکی نیست اما فراموش نکنیم که بورژوازی حتی همین «حقوق»!! یا «آزادیهای» بازگونه را هم زیر فشار پیکار توده کارگر تن داده است. تصور اینکه سرمایه دار بدون فشار مبارزات طبقه کارگر، حاضر به قبول نازلترین توقعات انسانی کارگران شود، توهم پردازی محض است. هر چه طبقه کارگر نسبت به عظمت قدرت پیکار خویش غافل، بی اطلاع و ناآگاه است، بورژوازی به همان اندازه و صدها بار بیشتر، این قدرت را می شناسد، در بند، بند وجودش از آن می ترسد، از رؤیت هر میزان آن وحشت دارد و برای فرار از سرکشی و طغیاننش، دست به چاره اندیشی می زند. اگر توده کارگر در این یا آن نقطه جهان، بهای نیروی کارش را مقداری بالا برده است، اگر چیزی زیر نام رفاه به دست آورده است، اگر زمان کارش را کوتاهتر کرده است، اگر امکان اعتراض یافته است، اگر موفق به محدود کردن کار کودکان شده است همه و همه حاصل ترس بورژوازی از جنبش کارگری بوده است. در مورد شرایط تاریخی دهه های آخر قرن هجدهم و جنبش کارگری آن زمان، خیزش لودیسم یا سایر شورش ها و اعتراضات پیش تر گفتیم. مبارزاتی که کم یا بیش بورژوازی را به تعمق انداخت اما این مبارزات در سطح جاری روزش، ضعیف تر از آن بود که سرمایه داران و رژیم حاکم پاسدار بردگی مزدی را مجبور به عقب نشینی های مهم سازد.

جنبش کارگری ابراز وجود کرد، وارد میدان شد، بذر هراس را در دل بورژوازی کاشت، طبقه سرمایه دار و رژیم هموارساز راه توسعه سرمایه داری دریافتند که با مجرد قهر و سرکوب قادر به مهار جنبش نیستند. آنها چاره کار را در آمیختن همه اشکال سرکوب به هم دیدند. کمپین پارلمانتاریستی تنظیم «قانون کارخانجات» هم یکی از اشکال کارساز

اعمال قهر علیه اعتراض و طغیان کارگران بود. تأمین امنیت سرمایه و نظم انباشت در روزهای عبور از مانوفاکتور و گسترش شتاب آلود صنعت مدرن ماشینی نیازمند این قانونگذاریها به عنوان سلاح دست صاحبان سرمایه برای مهار اعتراضات بود. دولتمردان و ایدئولوگهای اخلاق مدار!! بورژوازی تاریخا کوشش نموده اند تا برای پویه انکشاف صنعتی و اجتماعی سرمایه داری شناسنامه رفاه آفرینی، امنیت سالاری، بهداشت پروری، حق طلبی و تولید آزادی جعل کنند!! شالوده کلام این جماعت بر این فریبکاری استوار است که گویا نیازهای توسعه سرمایه داری در یک سو و احتیاجات رفاهی، حقوقی، اجتماعی انسانها با هم سازگارند!! و از تطابق همگن تاریخی برخوردارند!! واقعیت ضد این است. نیاز سرمایه بمباران نیازهای رادیکال انسانی است و تنها بر ویرانه های حاصل این بمباران ارضاء و تأمین می گردد. سرمایه به سلامتی کارگر نیاز پیدا می کند، اما نه از سر انسانی که برای ذوب سلامتی او در کوره تولید سود انبوه تر، شاید اینجا و آنجا به بهداشت محیط کار، نگاه توافق آمیز اندازد، اما نه از آن روی که جان انسان برایش ارزش دارد، بلکه فقط به این خاطر که چرخه سود و خودافزایی اش سریع تر بچرخد. بیرق «حق» بلند می کند!! تا شالوده انسانی حق را در هم کوید. بر طبل آزادی می کوید تا جنگ برای محو آزادی انسان را پیروز سازد و روایتش از آزادی را ساز و کار شستن مفهوم انسانی آزادی از شعور آدمها گرداند. قانون مداری بورژوازی بخش لایتجزائی از جنگ ارتجاعی او علیه معیشت، رفاه، حق، آزادی، انتخاب و امنیت کارگر است.

«قانون کارخانجات» یا «قانون کار» انگلیس عهده دار ایفای این نقش بود. تعدیل روزانه کار کودکان و کاستن از فشار هلاکت زای استثمار اطفال، مقابله ضمنی با رفتار غیرانسانی والدین که زیر فشار فلاکت سعی در کارکردن هرچه بیشتر کودکان داشتند، کوتاه نمودن اندک روزانه کار بزرگسالان یا سایر بندهای این قانون اگر هم برای عده ای از کارگران «کفش کهنه در بیابان» بود، اما قطعا پاسخ خواستهای مبارزه روز آنان نبود. بالعکس مقتضیات تفوق صنعت بزرگ ماشینی، زوال سیستم مانوفاکتوری و نیاز سرمایه به آرایش و پیرایش تاریخی چرخه تولید سود را بانگ می زد. این قوانین نه فقط هیچ ریالی از سود صنعت بزرگ نمی کاست که قسمتی از سهم بورژوازی مانوفاکتور از اضافه ارزشها را هم به صندوق انباشت صنایع بزرگ سرشکن می کرد. اعتیاد به روزانه کار نامحدود، کار طاقت فرسای شبانه و اختیار مطلق در انهدام زندگی انسانی که شیرازه کار مانوفاکتور را تشکیل می داد از یک سو عظیم ترین منابع برای گسترش صنعت ماشینی سرمایه داری را فراهم می ساخت و از سوی دیگر توان تولید مانوفاکتوری برای توسعه را کاهش می داد. قانون کارخانجات از مشکل توده های کارگر نمی کاست، معضل سر راه انکشاف سرمایه داری را حل می کرد، به مالکان مانوفاکتورها هشدار می داد که عصرشان پایان یافته است، لایه بالائی باید راه انباشت سرمایه در حوزه صنعت مدرن پیش گیرد و لایه های پائینی باید کارگر شود. جار و جنجال بسیار نفرت انگیز نمایندگان فکری سرمایه داری حول انطباق نیازهای تاریخی سرمایه داری با منافع، چشمداشت ها و خواست های روز کارگران صرفا برگی از کارنامه سیاه سرکوب فکری کارگران توسط سرمایه است.

طول و عرض مفاد «قانون کارخانجات» مصوب پارلمان «دولت فخبمه» در گچ کاری دیوار کارگاه، نظافت محل کار، تهویه اطاق ها، کارآموزی ابتدائی کارگران، تعدیل اندک فشار مرگزی کار و کاستن از طول روزانه کار 16 ساعتی خلاصه می شد. همه اینها بیش از آنچه پاسخ خواستهای کارگران باشد، نیاز روز سرمایه داری برای عبور از دوره مانوفاکتور و یکه تازی در عرصه صنعت بزرگ بود. جنبش کارگری قادر به کوبیدن مهر قدرت خود بر روند روز رخدادها نبود، کارگران می شوریدند، طغیان می کردند، بورژوازی را به هراس می انداختند، اما وسعت انتظار و توان غرش توپخانه آنها محدود بود. آسیبی بر چرخه تولید سرمایه داری وارد نمی ساخت. این چرخه را مختل نمی نمود و صاحبان سرمایه یا دولت را مجبور به عقب نشینی جدی نمی کرد. در سال 1861 از یک میلیون و دویست و چهل و

سه هزار کارگر مانوفاکتور در حوزه پوشاک 750 هزار و 334 نفر را زنان تشکیل می دادند. جمعیت عظیمی از کل کارگران زن و مرد، جوانان و کودکان زیر 20 سال یا زیر 15 سال بودند. صنعت بزرگ با آوردن ماشین های خیاطی این وضع را بر هم ریخت. اطفال کم سن و سال از کار برکنار شدند. مزد کارگرانی که با ماشین ها کار می کردند در قیاس با دست دوزان اندکی بیشتر شد. ماشین ها علی العموم توسط زنان و دختران به کار می افتاد و همین امر باعث کثرت زنان و قلت مردان در این صنعت شد. «قانون کار» یا قانون کارخانجات، همین جا به جایی ها را مفاد بندهای خود می کرد!! هیچ چیز مسخره تر از آن نیست که این تغییرات یا به طور مشخص اشتغال بیشتر زنان، اخراج کودکان بسیار خردسال، چند سنار افزایش دستمزد کارگران را «حق اشتغال زنان»!!، «مبارزه با کار کودک»!! یا تطابق توسعه اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری با بهبود شرایط کار و زندگی توده کارگر بنامیم!! برای نسخه پیچی قانونی آنها در پارلمان بورژوازی کف زنی!! و بر این نسخه پیچی ها مهر پاسخ به خواستهای کارگران کوبیم!! در مانوفاکتورهای کبریت سازی، کودکان حتی حین بلع غذا مجبور بودند چوبهای کبریت را در فسفر مذاب فرو کنند و بخار سمی متصاعد از فسفر را استنشاق نمایند. ورود ماشین ویژه این کار عملاً نیاز به انجام آن توسط اطفال را منتفی نمود. فروپاشی سیستم مانوفاکتوری زیر فشار صنعت بزرگ زمینه های مادی فشار سهمگین والدین بر اطفال برای کار هر چه بیشتر و فرسودن هر چه ژرف تر را تعدیل کرد و تسلط یکه تاز آن ها بر فرزندان را کاهش داد. در همین راستا پیوندهای خانوادگی روز شروع به فروپاشی نمود. صنعت بزرگ سرمایه داری با این کارها راه خود را می رفت، به نیازهای چرخه تولید سود پاسخ می گفت، بسیار مضمّن کننده است اگر برای این رخدادها شناسنامه همگنی توسعه سرمایه داری با بهبود شرایط زندگی کارگران جعل کنیم.

ناصر پایدار